

اهداف و منافع چین در آسیای مرکزی پس از یازده سپتامبر؛ از همکاری و همجواری تا دیپلماسی اقتصادی بین‌المللی

تاج محمد شاه منصور^۱

افشین شامیری^۲

همجواری و هم مرز بودن چین با کشورهای منطقه آسیای مرکزی توام با رشد سریع اقتصادی این کشور، شرایط خاصی را بر روابط این کشورها با چین موجب شده است. به طور کلی روابط دو جانبه چین و کشورهای این منطقه از روند جهان شمول دیپلماسی اقتصادی پکن مستثنی نیست. علاوه بر همجواری ژئوپلیتیک و اهمیت خاص این منطقه برای چین، پکن تداوم و گسترش روابط خود با کشورهای این منطقه در عرصه اقتصادی با هدف حفظ ثبات سیاسی و اجتماعی در داخل و به خصوص مناطق مرزی چون سین کیانگ را در سرلوحه سیاست خارجی خود قرار داده است. نفوذ آمریکا در منطقه آسیای مرکزی پس از یازده سپتامبر 2001 یک حادثه و واقعیت دور از ذهن برای چینی‌ها، و استراتژی کلی این کشور در قبال مناطق و کشورهای مجاور و همسایه بوده است. مجموعه این عوامل سیاست خارجی چین و طبعاً اهداف و منافع این کشور در آسیای مرکزی را دست‌خوش ملاحظات و اتخاذ استراتژی‌های خاصی کرده است. در این مقاله سعی بر این است تا زوایای گوناگون سیاست خارجی چین در منطقه آسیای مرکزی تشریح و تبیین شود.

واژگان کلیدی: ژئوپلیتیک، آسیای مرکزی، دیپلماسی اقتصادی، چین.

^۱. کارشناس ارشد روابط بین‌الملل
^۲. کارشناس ارشد روابط بین‌الملل

مقدمه

سیاست خارجی چین در دوره جهانی شدن با مبادلات اقتصادی و درگیری چین با موضوعاتی چون امنیت، اقتصاد، سیاست، فرهنگ و دیگر موضوعات به ذهن تداعی می‌شود. به طور کلی رهبران چین بر افزایش قدرت و توسعه اقتصادی این کشور متمرکز شده‌اند تا ثبات سیاسی و اجتماعی خود را حفظ کنند. (Stture, 2008:2) فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و استقلال کشورهای آسیای مرکزی باعث گسترش حوزه منافع چین در اوراسیا و نیز ایجاد مسائل امنیتی جدیدی برای این کشور در ناحیه آسیای مرکزی گردید؛ (Oresman, 2007:62) لذا این منطقه با توجه به روند کلی سیاست چین جایگاه ویژه‌ای در دکترین امنیتی چین کسب کرده است.

در نیمه اول دهه 90 نگاه به آسیای مرکزی همواره از زاویه رابطه قدرت‌های بزرگ یعنی آمریکا و روسیه بوده است، اما در سال‌های اخیر در آسیا روابط قدرت‌ها به صورت مثلثی در آمده که ضلع سوم آن چین است. این کشور با تاسیس سازمان شانگهای 5 و سپس سازمان همکاری شانگهای سعی نمود در پاسخ به چالش‌های امنیتی ایجاد شده واکنش نشان داده و در عین حال از ایجاد چالش با حوزه منافع روسیه خودداری نماید. این کشور همچنین با ایجاد این سازمان در واقع راه همکاری با روسیه و کشورهای آسیای مرکزی را با هدف جلوگیری از نفوذ غرب و به خصوص آمریکا در پیش گرفته است. (8: Stture, 2008) برای چین کسب موفقیت در آسیای مرکزی بیشتر از راه همکاری اقتصادی با این جمهوری‌ها امکان‌پذیر خواهد بود تا از طریق نفوذ نظامی و امنیتی. در همین راستا نخست‌وزیر وقت چین در طول دیدار خود از قزاقستان در سال 1994 ضمن ارائه یک کمک اقتصادی هرچند اندک به‌عنوان نشانه دوستی به کشورهای آسیای مرکزی، اعلام داشت که پکن در آسیای مرکزی به دنبال یافتن یک حوزه نفوذ اقتصادی و سیاسی است. (سینگ، 1382: 215-213)

یازده سپتامبر؛ سیاست چند وجهی پکن در آسیای مرکزی

حادثه 11 سپتامبر در سیاست خارجی و به تبع سیاست‌های منطقه‌ای پکن نقطه عطفی به شمار می‌آید زیرا آغاز ریاست جمهوری بوش و غلبه پارادایم نومحافظه‌کاران در سیاست خارجی آمریکا برای چین بسیار ناامید کننده بود.

نومحافظه‌کاران معتقد بودند تهدید اصلی برای ایالات متحده از آسیا و اقیانوس آرام و مشخصاً از چین ناشی می‌شود. اما وقوع حادثه 11 سپتامبر فرصت استراتژیک جدیدی برای چین مهیا کرد تا بتواند با بازبینی روابط خود با آمریکا، به رشد اقتصادی خود در فضایی مسالمت آمیز ادامه دهد. از طرفی تروریسم به ویژه برای قدرت‌های در حال رشد که به ثبات در محیط امنیت خود نیاز دارند، عاملی مخرب به حساب می‌آید. به همین دلیل چین به حضور آمریکا در آسیای مرکزی با تساهل نگاه کرده و به همکاری با آمریکا ادامه داد.

نگاه چین به تحولات پس از یازده سپتامبر در محیط امنیتی خود و از جمله آسیای

مرکزی از چند منظر قابل توجه است:

1. چین به آسیای مرکزی به عنوان عقبه استراتژیک با ثبات خود نگاه می‌کند و به‌رغم اینکه آمریکا حلقه محاصره خود را در آسیای مرکزی تنگ‌تر کرده است، این کشور در این مرحله رویکردی را اتخاذ کرده است که از بروز هرگونه تنش با آمریکا در منطقه جلوگیری کند. با این حال، از سال 2001، چین با فعال‌تر کردن سازمان همکاری شانگهای درصدد حفظ حداقل نفوذ خود در منطقه است.

2. از منظر تأمین انرژی و کنترل منطقه مسلمان نشین سین کیانگ؛ در حال حاضر تنها 7 درصد انرژی چین از آسیای مرکزی تأمین می‌شود، اما در آینده این منطقه منبع مهمی برای تأمین انرژی چین خواهد بود. سین کیانگ منطقه‌ای است که از نظر چینی‌ها تهدیدی علیه انسجام سرزمینی این کشور به شمار می‌رود و به دلیل پیوندهای قومی آن با آسیای مرکزی همواره تهدیدزا بوده است. علاوه بر این، بخش عمده‌ای از منابع انرژی چین نیز در سین کیانگ قرار دارد که اهمیت این منطقه را برای چین مضاعف می‌سازد. لذا چین

سیاست چند وجهی خود در آسیای مرکزی را پس از یازده سپتامبر بر سه اصل استوار کرده است:

الف) حل منازعات مرزی با کشورهای منطقه؛

ب) مناسبات منطقه‌ای دوستانه با کشورهای منطقه؛

ج) جلوگیری از برتری هژمونیک یک قدرت.

از نظر پکن آسیای مرکزی نباید عرصه هژمونی یک قدرت شود زیرا در این صورت محیط امنیتی چین پیچیده خواهد شد و کنترل چین بر آن ضعیف خواهد گردید. به همین دلیل، چین در عین حال که به سمت روسیه متمایل می‌باشد با آمریکا و در مراحل بعد با اروپا نیز همکاری می‌کند تا منطقه به نوعی موازنه خود را پیدا کند. باید خاطر نشان کرد که حضور نظامی آمریکا در آسیای مرکزی نسبت به سایر مناطق هم جوار چین بسیار ضعیف‌تر است. (Mihalka, 2007:32) لذا یکی از اهداف و رویکردهای چین در آسیای مرکزی، عمل توأم با احتیاط برای جلوگیری از تشدید اوضاع کنونی می‌باشد.

از سوی دیگر حضور نظامی آمریکا در آسیای مرکزی و تداوم نقش رهبری گونه روسیه در این منطقه تا حدی از نگرانی چین در خصوص حضور نظامی آمریکا و نفوذ آن در منطقه آسیای مرکزی کاسته است. (Burghart, 2007:14)

سیاست خارجی چین در آسیای مرکزی؛ اهداف و توانمندی‌ها

چین با اتخاذ دیپلماسی نرم از نوع اقتصادی در حال افزایش نفوذ خود در منطقه آسیای مرکزی می‌باشد. در این راستا دیپلماسی مناسب چین در روابط دو جانبه و چند جانبه مانند سازمان همکاری شانگهای، روابط تجاری و افزایش منافع چین در بحث مربوط به نفت و گاز منطقه آسیای مرکزی به طور اساسی منجر به رشد حضور چین در آسیای مرکزی شده است. چین سیاست خود را در این منطقه بدون درگیری و تعارض و با رویکرد ثبات در منطقه به پیش می‌برد. (Swanstrom, 2005:572)

از همین منظر سیاست چند وجهی چین در آسیای مرکزی را می‌بایست در چارچوب سازمان همکاری شانگهای مورد بررسی قرار داد. آسیای مرکزی برای چین همچنین صحنه‌ای برای

جلوگیری از گسترش نفوذ آمریکا است و در این جهت از همراهی و اشتراک نظر خوبی با روسیه نیز برخوردار است که تبلور آن در گستره همکاری‌های در حال افزایش سازمان همکاری شانگهای نمایان است. در این جهت همچنین می‌توان به بیانیه اجلاس سازمان همکاری شانگهای تحت عنوان «دستورالعمل بین‌المللی قرن بیست و یکم» اشاره کرد که در واقع می‌توان آن را چالش عمده برای آمریکا از نظر هماهنگی روسیه و چین در برابر موضوعات مربوط به آسیای مرکزی قلمداد کرد و به نظر می‌رسد مسکو و پکن به صورت جدی به دنبال ایجاد فشار هر چه بیشتر برای کاهش نفوذ آمریکا در منطقه هستند. از این منظر می‌توان به درخواست ازبکستان برای خروج نیروهای آمریکایی از پایگاه خان آباد این کشور که پس از ناآرامی‌های اندیجان صورت گرفت، اشاره نمود که تحولی بزرگ در منطقه محسوب می‌گردد. (شجاعی، 1384: 5) بنابراین می‌توان نقش چین یا به عبارتی ضلع سوم بازی قدرت‌ها در آینده را ایجاد موازنه در آسیای مرکزی دانست. ذکر این نکته ضروری است که تفاوت نگاه این سه کشور به آسیای مرکزی حائز اهمیت است. اگرچه از نظر بسیاری تحلیلگران، نگاه چین به منطقه از منظر امنیت ملی، نگاه روسیه از منظر حوزه نفوذ و نگاه آمریکا بهره‌برداری در مواقع نیاز است (www.csr.ir)، اما نمی‌توان استراتژی کلی آمریکا برای تسلط بر حوزه ژئواستراتژیک اوراسیای مرکزی را از نظر دور داشت؛ موضوع بسیار اساسی که با تداوم اشغال افغانستان ملموس تر می‌نماید.

شاید چینی‌ها با هوشمندی این مهم را به شکلی احتیاط آمیز در دستور کار خود قرار داده باشند. لذا دکتترین چین در قبال آسیای مرکزی را می‌توان دارای سه وجه عمده دانست. وجه اول ریشه در تاریخ چین دارد که همیشه آسیای مرکزی را خاک ریز اول برای امنیت خود در مرزهای غربی تلقی کرده است. امکان بروز بی‌ثباتی در «سین کیانگ» همیشه دغدغه فکری دولتمردان چینی بوده است. هفت میلیون مسلمان این منطقه که عمدتاً ترک و اویغور هستند بیش از هان‌های چینی به اقوام مسلمان آسیای مرکزی احساس نزدیکی می‌کنند. منطقه خودمختار و اویغورنشین «سین کیانگ» به شدت در برابر تمایلات جدایی طلبانه و تبلیغات ضدچینی آسیب پذیر است. شش سال استقلال ترکستان شرقی سرانجام در سال 1950 با ادغام در جمهوری خلق چین به پایان رسید.

وجه دوم یا بعد اقتصادی دکتترین چین در قبال آسیای مرکزی شامل تلاش برای ایجاد منطقه آزاد آسیای مرکزی در جهت بهبود اقتصاد و امنیت چین است. پیشرفت اقتصادی آسیای مرکزی می‌تواند برای مناطق عقب مانده و دور افتاده چین که در جوار مرزهای این منطقه قرار دارند جذاب و در عین حال خطرناک باشد. دولتمردان چین به ویژه پس از ناآرامی‌های میدان تیان آن من در سال 1989 به اهمیت سرمایه‌گذاری برای رشد اقتصادی این مناطق پی بردند. در عین حال چینی‌ها تا حدی سعی کرده‌اند وجه گرایش ملی‌گرایی داخلی خود را با کشورهای آسیای مرکزی کم‌رنگ کنند و در واقع احتمال بروز مشکلات قومی در داخل سرزمین خود را کنترل نمایند.

(Sttuer, 2007:7)

رکن سوم دکتترین چین در قبال آسیای مرکزی از تمایل فزاینده این کشور به ایفای نقش در سیستم امنیت جهانی ناشی می‌شود. چین برای اینکه بتواند در صحنه جهانی حضوری موثر و پررنگ داشته باشد باید نخست بتواند حرف خود را در منطقه آسیای مرکزی به کرسی بنشاند. اگر چه منابع انرژی این منطقه برای چین حائز اهمیت است، اما این عامل تاکنون نقش تعیین‌کننده‌ای در استراتژی این کشور در قبال منطقه ایفا نکرده و در سایه ملاحظات سیاسی و استراتژیک دیگری قرار گرفته است. سیاست امنیت انرژی چین مبتنی بر تنوع بخشیدن به منابع عرضه انرژی ضمن تاکید بر نیروگاه‌های اتمی و برق _ آبی است. چین قصد دارد در آینده نزدیک از اتکای بیش از حد خود به زغال سنگ بکاهد. در حال حاضر سوخت اغلب شناورهای نیروی دریایی چین که در تنگه «مالاکا» حضور دارند زغال سنگ است و کاستن از میزان اتکا به زغال سنگ از نظر نظامی نیز برای چین در حال خیزش به سوی ابر قدرت شدن، حائز اهمیت بسیاری است.

از طرفی اهمیت حضور موثر چین در آبراه مالاکا از آنجا ناشی می‌شود که 80 درصد نفت وارداتی چین از این آبراه 600 مایلی عبور می‌کند. در عین حال خطوط لوله انتقال نفت که از شرق به غرب چین امتداد یافته امکان بالقوه استفاده از منابع انرژی آسیای مرکزی را نیز برای این کشور فراهم ساخته و در صورت مسدود شدن تنگه «مالاکا» چین می‌تواند از این گزینه استفاده کند و بدین ترتیب ضعف دریایی استراتژیک خود در برابر آمریکا را جبران کند.

از این گذشته چین در صدد است عملیات اکتشاف و بهره برداری از منابع نفتی «سین کیانگ» را نیز گسترش دهد و در این راستا خط لوله هزار کیلومتری انتقال نفت از قزاقستان به «آلاشانکو» در غرب چین با هزینه سه میلیارد دلار احداث گردید. امنیت درازمدت چین در گرو امنیت انرژی است. انرژی، لازمه تداوم رشد اقتصادی است که خود پیش شرط ثبات اقتصادی و کسب قدرت ژئوپلیتیک است. به همین دلیل است که سیاست انرژی چین در آسیای مرکزی بیش از پیش رنگ و بوی اقتصادی به خود گرفته است.

با تغییر چشم انداز امنیتی جهان پس از حوادث 11 سپتامبر و حضور نظامی آمریکا در آسیای مرکزی بر اهمیت استراتژیک این منطقه برای چین افزوده شد. جلب موافقت چین توسط آمریکا برای مبارزه با تروریسم و بنیاد گرایی و متعاقب آن حضور نظامی آمریکا در پایگاه نظامی مناس قرقیزستان و خان آباد ازبکستان، موجب ایجاد نوعی منافع مشترک برای هر دو کشور چین و ایالات متحده به طور موقت گردید. در واقع پیامدهای سیاست جهانی جنگ با تروریسم برای کشورهای آسیای مرکزی موجب شد روسیه، چین و آمریکا در سیاست‌های خود در قبال این کشورها تجدیدنظر کنند. اکنون اولویت اصلی چین و روسیه در آسیای مرکزی حفظ ثبات است. (Dittmer, 2007:12)

پکن با هدف گسترش همکاری‌های دوجانبه با جمهوری‌های آسیای مرکزی در چارچوب سازمان همکاری شانگهای برنامه‌هایی را تدوین کرده است. سیوتون کای (از مقامات ارشد وزارت بازرگانی چین) در حاشیه یازدهمین نمایشگاه اقتصادی چین در سپتامبر سال 2007 اعلام کرد که در حال حاضر میزان سرمایه گذاری چین در اقتصاد پنج کشور عضو سازمان همکاری شانگهای به 9 میلیارد دلار رسیده است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که بخش عمده سرمایه گذاری چین در اقتصاد این پنج کشور در بخش‌های حمل و نقل، صنایع نفت و گاز، انرژی، پتروشیمی، مصالح ساختمانی، طرح‌های عمرانی، کشاورزی و صنایع تبدیلی انجام گرفته است. میزان مبادلات بازرگانی میان چین و پنج کشور عضو سازمان همکاری شانگهای در سال 2006 به 45/2 میلیارد دلار رسیده که 21/3 درصد بیشتر از زمان تاسیس این سازمان در سال 2001 است. تنها در مدت هفت ماه آخر سال 2006 میزان مبادلات بازرگانی چین با کشورهای عضو سازمان

همکاری شانگهای 34/6 میلیارد دلار اعلام شده است. بنابر برآوردهای کارشناسی این میزان در سال 2007 به 60 میلیارد دلار رسیده است. البته بخش عمده این مبادلات به روابط چین با روسیه بر می گردد. با این حال پکن دیگر کشورها را فراموش نکرده است. در میان جمهوری های شوروی سابق پس از روسیه، قزاقستان (در بین کشورهای آسیای مرکزی) در اولویت همکاری های اقتصادی با چین قرار دارد. میزان مبادلات تجاری میان آستانه با پکن نیز به 10 میلیارد دلار می رسد. (ماتوی اف، 2008: 3)

در واقع چین که در پی دستیابی به منابع نفتی و انرژی آسیای مرکزی و بدست آوردن انحصار بازار فروش کشورهای این منطقه برای تولیدات خود است، سازمان همکاری شانگهای را محملی برای کسب توانایی بیشتر به منظور مقابله با رقبای اقتصادی خود خاصه ایالات متحده می داند. (Chung, 2004: 995-998) رشد سریع اقتصادی چین از آغاز ورود این کشور به عصر اصلاحات و درهای باز باعث گردیده تا شرایط لازم برای حرکت آن در مسیر تبدیل شدن به قدرتی بزرگ فراهم آید و در این راستا به ابتکارات متنوعی در اشکال مختلف امنیتی خویش روی آورده است که سازمان همکاری شانگهای یکی از نمونه های پر اهمیت آن به شمار می رود. به طوری که می توان گفت این کشور با ترجمه نهادمند قدرت خود به نفوذ از طریق این سازمان چندین هدف را دنبال می کند که ایجاد محیط منطقه ای و بین المللی همراه با ظهور چین به عنوان قدرتی بزرگ در قلمرو نظام بین المللی و نیز کاهش و در نهایت حذف حضور و نفوذ ایالات متحده به مثابه مهمترین رقیب خود در آسیای مرکزی از آن جمله است. چین قصد دارد با استفاده از حساب ذخایر انرژی آسیای مرکزی، سرعت بالای رشد اقتصادی خویش را تامین نماید. به طور خلاصه منافع چین در آسیای مرکزی در تامین اهداف اقتصادی تنها از راه تجارت انجام می شود. البته چین در قبال روسیه نیز همین منافع را دنبال می کند. (www.iras.ir) در مجموع باید گفت نگاه چین به سازمان همکاری شانگهای از ابعاد منطقه ای و کلان برخوردار است که در وضعیت فعلی بعد منطقه ای چنین نگاهی به دلیل محدودیت های قدرت چین، سنگین تر از زیاده خواهی های این کشور در ابعاد بین المللی است. در عین حال، می توان گفت که در صورت

تداوم رشد سریع اقتصادی این کشور که با مدرنیزاسیون بعد نظامی آن نیز همراه گردیده است، موقعیت استراتژیک چین را در سطح بین‌المللی نیز تقویت کند. در این صورت در نگاه چین نقش سازمان همکاری شانگهای در بعد کلان به معنای استفاده از آن به عنوان ابزاری در جهت پیشبرد خواسته‌های این کشور در سیاست بین‌الملل، پررنگ‌تر خواهد شد. (شریعتی‌نیا، 1385:2)

امکان بروز رقابت بین چین و روسیه در آسیای مرکزی

برخی از تحلیلگران با توجه به تغییر رفتار چین در سیاست خارجی خود پس از یازده سپتامبر، معتقد به پایان روابط مناسب چین با کشورهای آسیای مرکزی می‌باشند، چرا که نفوذ چین در آسیای مرکزی و توسعه حضور این کشور در این منطقه به نحو بسیار چشمگیری بستگی به سیاست‌های مسکو در قبال این منطقه دارد که می‌تواند در آینده باعث بروز چالش‌هایی در روابط این دو کشور و احتمالاً تغییر قواعد بازی دو کشور در آسیای مرکزی شود. (Swanstrom, 2005:574) با روی کار آمدن پوتین که منجر به بازبینی روابط مسکو با کشورهای آسیای مرکزی گردید؛ این موضوع شکل جدی‌تری به خود گرفت. اگر چین به روابط سلطه جویانه در آسیای مرکزی روی آورد، روسیه می‌تواند سیاست‌هایی رقابت آمیز اتخاذ کند که قطعاً به تقابل با سیاست‌های چین منجر می‌شود و این موضوع با توجه به نفوذ دیر پای روسیه در منطقه به پیشروی بیشتر سیاست‌های روسیه در این منطقه می‌انجامد (Wallander, 2007:158)، اما با توجه به تشکیل سازمان همکاری شانگهای و افزایش همکاری‌های دو و چند جانبه بین کشورهای عضو و از جمله چین و روسیه، امکان بروز چالشی جدی در روابط دو کشور در منطقه آسیای مرکزی لااقل در میان مدت بعید به نظر می‌رسد. با توجه به فشارهای آمریکا و نیاز چین و روسیه به حمایت از یکدیگر در منطقه آسیای مرکزی به نظر می‌رسد روابط روسیه با چین نیز هم چنان دوستانه و مستحکم باقی خواهد ماند، اگرچه رقابت‌هایی در این میان در مورد نفوذ در منطقه و سایر مسائل منطقه آسیای مرکزی ایجاد خواهد شد. (Sttuer, 2007:11)

دولت چین که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به علت اهمیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک منطقه آسیای مرکزی در مبادلات قدرت توجه خاصی را به این منطقه مبذول داشته است در راستای پیاده سازی این استراتژی سعی کرده است، اختلافات مرزی خود را با روسیه حل کند و به جای آن به همکاری و همراهی با روسیه و تقابل با افزایش حضور آمریکا در این منطقه اقدام کند. چین با جمعیتی بالغ بر یک میلیارد و سیصد میلیون نفر و با جهش اقتصادی خیره کننده از یک طرف برای تامین بازار فروش محصولات خود و از سوی دیگر برای تامین انرژی مورد نیاز خود نگاه خاصی به این منطقه دارد. آسیای مرکزی به دلیل وجود منابع سرشار نفت و گاز از اهمیت خاصی برای چین برخوردار است. منابع عظیم نفت و گاز موجود در آسیای مرکزی می تواند نیاز چین را به انرژی با قیمت های پایین تر و سرمایه گذاری سودآورتر و مطمئن تر تامین نماید. سیاست اصلی چین در آسیای مرکزی همراهی و همکاری با روسیه و تقابل با افزایش نفوذ و حضور آمریکا در این منطقه است. توافق چین و روسیه در تاسیس سازمان همکاری شانگهای و الحاق بیشتر کشورهای آسیای مرکزی به این سازمان نشان از اهمیت توجه و اهتمام چین به مسایل منطقه ای آسیای مرکزی است. با وقوع حوادث یازده سپتامبر دولت چین سیاست خود را بر سه پایه اصولی در آسیای مرکزی قرار داد. چین و دیگر کشورهای آسیای مرکزی قربانیان تروریسم هستند. چین و دیگر کشورهای آسیای مرکزی به دنبال اجرای برنامه های اقتصادی هستند تا وضع معیشتی مردم خود را بهتر کنند. حسن همجواری، احترام متقابل، همکاری و زندگی مسالمت آمیز پایه های روابط چین با کشورهای آسیای مرکزی را پی ریزی می کند. (صمدی بهرامی، 51:1382)

سیاست فعلی چین در آسیای مرکزی را می توان چنین ارزیابی کرد. نخست این که سیاست چین در منطقه آسیای مرکزی به سه مرحله تقسیم می شود:

دوره اول، سیاست چین در قبال آسیای مرکزی طی سال های 1991 – 1950 یعنی از زمان تشکیل جمهوری خلق چین تا فروپاشی اتحاد شوروی و استقلال پنج کشور آسیای مرکزی؛

دوره دوم، سیاست چین در قبال آسیای مرکزی از سال 1991 تا قبل از یازده سپتامبر 2001؛

دوره سوم، بعد از یازده سپتامبر و افزایش رقابت‌های قدرت‌های بزرگ در این منطقه. یکی از ویژگی‌های سیاست چین در قبال آسیای مرکزی در مرحله نخست این بود که پکن این جمهوری‌ها را جزء اتحاد شوروی می‌دانست و مقام این پنج کشور را مساوی با مقام مناطق خودمختار خویش ارزیابی می‌کرد. از همین دیدگاه در مرحله نخست مناسبات چین با کشورهای آسیای مرکزی، دولت مرکزی پکن به مقامات استان خودمختار سین کیانگ و اویغور دستور داده بود که با جمهوری‌های شوروی در آسیای مرکزی روابط بازرگانی و فرهنگی برقرار نمایند.

مرحله دوم مناسبات چین با جمهوری‌های آسیای مرکزی که پس از فروپاشی اتحاد شوروی آغاز شد، دولت در نخستین اقدام سیاسی خویش، استقلال پنج کشور آسیای مرکزی را به رسمیت شناخت و در مراحل بعدی استراتژی خود در قبال این جمهوری‌ها با مد نظر قرار دادن منافع راهبردی پکن در شرایط جدید ژئوپلیتیکی در منطقه و جهان طراحی نمود. در شرایط فعلی روابط بین‌الملل، چین را با توجه به تاثیر فزاینده پکن بر جمهوری‌های آسیای مرکزی در بخش سیاسی - اقتصادی، فرهنگی و همچنین به عنوان کشوری که در حال تبدیل شدن به قطب اقتصادی جهان است نمی‌توان نادیده گرفت. از سوی دیگر طرح‌های چین در زمینه انتقال انرژی (نفت و گاز) از آسیای مرکزی و سواحل خزر با منافع ملی جمهوری‌های آسیای مرکزی منافاتی ندارد. همزمان با این تحولات کشورهای آسیای مرکزی نیز می‌توانند سیاست متوازنی را در قبال آمریکا، روسیه و چین اتخاذ نمایند. البته آینده حضور چین در آسیای مرکزی بستگی به سیاست این کشور در قبال پنج جمهوری فعلی خواهد داشت که پکن باید از هر نوع اختلاف با این کشورها جداً پرهیز نماید.

از طرفی با توجه به تقویت همکاری همه‌جانبه میان کشورهای آسیای مرکزی، سازمان همکاری شانگهای نقش مؤثری در آینده بنا خواهد کرد و در فعالیت این ساختار قدرتمند منطقه‌ای، منافع حیاتی تمامی کشورهای عضو مدنظر خواهد بود. در سازمان همکاری

شانگهای دو کشور روسیه و چین نقش کلیدی خواهند داشت و همکاری منطقی و سازنده این دو کشور در فعالیت آینده سازمان یاد شده می‌تواند تاثیر زیادی به اوضاع کلی منطقه آسیای مرکزی و فراتر از آن داشته باشد. (کنیازاف، 4:1387)

از نظر چینی‌ها مسئله مهم در حال حاضر، ایجاد فضای واحد اقتصادی در منطقه آسیای مرکزی می‌باشد که باید منافع تمامی کشورهای قدرتمند (روسیه، قزاقستان، ازبکستان) و سایر جمهوری‌های آسیای مرکزی را مد نظر قرار دهد. تنها در این صورت توازن اقتصادی میان قدرت‌های اساسی و کشورهای آسیای مرکزی برقرار می‌شود، چرا که در چنین فضای مسالمت آمیزی منافع چین بهتر تامین می‌گردد. از سوی دیگر این اقدامات موجب فراهم شدن زمینه جذب سرمایه گذاری خارجی و حفظ ثبات و امنیت در آسیای مرکزی نیز خواهد شد. (خواج‌اف، 4:2008) برخی معتقدند مهمترین عناصر تداوم بخش سیاست خارجی چین در آسیای مرکزی انرژی و ثبات منطقه‌ای خواهد بود. (Sheives, 2006:216)

نتیجه گیری

با توجه به آنچه بیان شد می‌توان چنین ارزیابی کرد که چین منطقه آسیای مرکزی را به عنوان یکی از مناطق دارای ارزش ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک در سیاست خارجی خود می‌داند. اصولاً شکل و محتوای سیاست خارجی چین در آسیای مرکزی را نمی‌توان جدا از استراتژی کلی این کشور در عرصه بین‌المللی دانست. تشکیل سازمان همکاری شانگهای با هدف تسهیل هرچه بهتر و بیشتر اجرای استراتژی‌های عمدتاً اقتصادی _ سیاسی چین در کشورهای عضو انجام پذیرفته است. چینی‌ها به خوبی دریافته‌اند که بازی در سرزمین‌های اوراسیای مرکزی بخشی از بازی بزرگتر آنها در آینده در برابر رقیب اصلی و جدی خود یعنی ایالات متحده آمریکا است. لذا با وقوف به ضعف قدرت نظامی در حال حاضر در برابر آمریکا و با ورود به بازی در عرصه اقتصادی که حوزه و قدرت مانور چین را در عرصه اقتصاد بین‌المللی به شدت وسعت می‌بخشد، بازی شطرنج پیچیده‌ای را با رقبای خارجی خود در عرصه بین‌المللی آغاز نموده‌اند. حوزه‌ای که به تدریج و در قالب سازمان همکاری شانگهای شکل و

محتوای خود را در قالبی نسبتاً منسجم، حقوقی و میان مدت و در نهایت در دراز مدت توانائی‌های چین را به نمایش می‌گذارد. سیاست همراهی ضمنی چین با آمریکا در برخی عرصه‌های بین‌المللی از جمله مبارزه با تروریسم پس از یازده سپتامبر را می‌بایست در راستای تداوم سیاست خارجی مسالمت‌آمیز و عمدتاً با رویکرد اقتصادی ارزیابی نمود. توجه به میزان مبادلات و تراز تجاری چین و کشورهای آسیای مرکزی می‌تواند نشان‌دهنده روند فزاینده راهبرد اقتصادی _ سیاسی چین در عرصه بین‌المللی و سیاست خارجی از شکل توازن استراتژی‌ها به سوی ایجاد تدریجی توازن استراتژیک با آمریکا در عرصه مناسبات سیاست بین-الملل باشد.

منابع و مآخذ

1. سینگ، گوانگ چنگ (1382)، "چین و آسیای مرکزی". در: روی آلیسون و لنا جانسون، امنیت در آسیای مرکزی؛ چارچوب نوین بین‌المللی. ترجمه محمدرضا دبیری. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
2. شجاعی، محمد حسین (1384)، "امنیت، ابهامی پایدار در آسیای مرکزی"، همشهری دیپلماتیک، شماره 14 آبان، شماره 72.
3. صمدی بهرامی، حسین (1382)، "آسیای مرکزی در قرن 21: همکاری، مشارکت و گفتمان"، ماهنامه دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها، شماره 171.
4. خواجه‌اف، ابلا (1387)، "تأثیر صادرات چین بر رشد اقتصاد آسیای مرکزی"،
برگرفته از:
<http://www.iransharghi.com/index.php?newsid=1254>
5. شریعتی‌نیا، محسن (۱۳۸۵)، "سازمان همکاری شانگهای و نگاه چینی". مؤسسه مطالعات روسیه، آسیای مرکزی و قفقاز. برگرفته از:
http://www.iras.ir/Default_view.asp?@=1123
6. کنیازاف، الکساندر (2008)، "طرح‌های همگرایی و رقابت‌های ژئوپولیتیکی در آسیای مرکزی"، برگرفته از:
<http://www.iransharghi.com/index.php?newsid=1205>

7. ماتوی اف، آلیکسی (2008)، "چین در آسیای مرکزی، شریک یا رقیب روسیه؟"،

فصلنامه اخبار صنایع نظامی مسکو، شماره 47، برگرفته از:

<http://www.iransharghi.com/index.php?newsid=109>

8. بهمن، شعیب (1387)، "سیاست روسیه در آسیای مرکزی؛ منافع و مخاطرات"، برگرفته از:

http://www.iras.ir/Default_view.asp?@=957&T

9. "موقعیت آسیای مرکزی در سیاست خارجی آمریکا" (1387)، برگرفته از:

<http://www.csr.ir/departments.aspx?lng=fa&abtId=01&depid=44&semid=44>

10. Burghart, Dan(2007). "The New Nomads? The American Military Presence in Central Asia", China and Eurasia Forum Quarterly, Vol 5, No, 2 , pp. 5-19. Available at: <http://www.isdp.eu/node/792>.

11. Chung, C-P. (2004). "The Shanghai Cooperation Organization: China's Changing Influence in Central Asia". China Quarterly. No 180. Sep/Oct. PP 989-1009.

12. Dittmer, lowell(2007). "Central Asia and Regional Power", China and Eurasia Forum Quarterly, Vol. 5, No. 4, P7-22. Available at: <http://www.isdp.eu/files/publications/cefq/07/1d07centralasia.pdf>.

13. Mihalka, Michael(2007). "Not Much of a Game: Security Dynamics in Central Asia," China and Eurasia Quarterly, Vol 5, No2. Available at: http://www.silkroadstudies.org/new/docs/CEF/Quarterly/May_2007.

14. Sheives, Kevin(2006). "China Turns West: Beijing's Contemporary Strategy Toward Central Asia", Pacific Affairs, Vol. 79, No. 2, Summer. Available at: www.highbeam.com/doc/1G1-155789810.html?jse=1.

15. Sutter, Robert(2008). "Durability in China's Strategy toward Central Asia – Reasons for Optimism", China and Eurasia Forum Quarterly, Vol. 6, No. 1.

16. Swanstrom, Niklas(2005), "China and Central Asia: A New Great Game or Traditional Vassal" , Journal of Contemporary China, Vol. 14, No.45, November. Available at: <http://www.isdp.eu/publications/china-and-central-asia:-new-great-game-or-traditional-vassal-relations>.

17. Wallander, Celeste(2007). "Russia: The Domestic Sources of a Less-than-Grand Strategy" , in Strategic Asia 2007-2008 Eds. Ashley Tellis and Michael Wills (Seattle: National Bureau of Asian Research 2007), pp. 138-175. Available at:

http://nbr.org/publications/strategic_asia/pdf/xs0708/Russia_Wallander.pdf.